

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بحث در دليل سوم بر مذهب مشهور بود که مرحوم امام خميني نسبت به اين دليل چهار نکته را مطرح و با هر نکته اشکالي را رفع نمود. البته ایشان بعد از بيان نکات، اشکالاتي را به اين دليل وارد مي‌کند.

اشکال مرحوم امام خميني به دليل سوم بر دیدگاه مشهور

اگر يك طبيعي در ضمن يك فردي در مكان خاصي موجود شود، مثل اين که انسان در ضمن زيد در يك خانه معين موجود باشد و فرض کنیم که اين طبيعي وجود ديگري ندارد و وجودش منحصر به همين فرد در همين مكان است، در اين صورت روشن است که اگر اين فرد از بين برود طبيعي موجود در ضمن اين فرد در اين مكان معين هم از بين خواهد رفت. «عده» به منزله يك مكان معين است و اگر مالي بر عهده شخصي باشد يعني يك طبيعي در ضمن فروش بر عهده اين شخص وجود دارد و لازمه اش اين است که اگر اين فرد که در مكان عهده است از بين رفت طبيعي هم که در ضمن اين فرد است از بين برود. طبق دليل سوم اگر شخصي مال ديگري را غصب کرد سه حيثيت بر عهده او مي‌آيد: حيثيت شخصيه، حيثيت طبيعيه و حيثيت ماليه، و در صورتي که مال خارجي تلف شود و آن فرد که در عهده بود از بين برود فقط حيثيت شخصيه از عهده ساقط مي‌شود و دو حيثيت ديگر (طبيعيه و ماليه) بر عهده باقي است در حالي که اين سخن از نظر عقل و عرف پذيرفته نيست. به عبارت ديگر اگر چه با بياني که از دليل سوم شد اشکالاتي که در اثر خلط بين عقل و عرف بود رفع شد (به عنوان مثال بيان شد که مراد از شؤون و بقاء در اینجا، شؤون و بقاي عرفي است نه عقلي) اما همين بيان و استدلال نزد عقل و عرف مقبول نيست، عرف هم اگر يك طبيعي را در ضمن يك فرد در مكان معين بداند (مثل اين که به عرف بگويم کلي انسان در ضمن زيد در اين خانه بوده است) در صورتي که فرد در آن مكان معين به طور يقيني از بين برود عرف مي‌گويد کلي آن هم از بين رفته است به خصوص که فرض ما اين است که اين کلي فرد ديگري ندارد.

اگر عرف را متوجه کنیم که کلي انسان در ضمن زيد در اين خانه تحقق يافته است و اين کلي انسان غير از اين زيد، فرد ديگري در اين خانه ندارد و وجودش منحصر در اين زيد است، عرف در اینجا مي‌گويد اگر زيد از بين برود کلي انسان هم به يقين از بين مي‌رود. در فرض ما نيز همين است؛ يك مال مثلاً يك كيلو گندم را غاصبي غصب کرده است. عرف مي‌گويد همين يك كيلو گندم با حيثيت‌هاي سه گانه بر عهده غاصب مي‌آيد. فرض هم اين است که کلي ديگري بر ذمه غاصب نيست و فرد ديگري هم براي اين کلي بر عهده او نيست، حال اگر از عرف سؤال شود که اگر اين فرد از بين رفت آیا شما کلي را باقي مي‌داني؟ پاسخ مي‌دهد خير، در صورت از بين رفتن اين فرد، طبيعي آن و حتي ماليت آن نيز از بين مي‌رود. پس اگر اين مال در عهده از بين رفت، خصوصيت شخصيه آن از بين رفته و به تبع حيثيت طبيعيه و ماليه آن هم از بين خواهد رفت. اگر از ابتدا بگويم بر ذمه شخص غاصب افرازي از اين طبيعي موجود بوده است مي‌توان گفت که با از بين رفتن فردي، کلي در ضمن فرد ديگر بر عهده باقي مي‌ماند اما اين خلاف فرض ما است. فرض اين است که اين غاصب فقط يك بار غصب انجام داده و اصلاً اولين مرتبه‌اي

است که مال مردم را برداشته است. در اینجا چطور می‌توان گفت که عرفاً حیثیت شخصیه از بین می‌رود، اما حیثیت طبیعی و مالیه موجود است؟!

مرحوم امام خمینی در ادامه می‌گوید نسبت به «عهده» دو مبنا وجود دارد؛

نخست، عین مال به وجود خارجی اش بر عهده می‌آید چنان که اگر شخصی کفیل شخص دیگر شود، کفیل وجود خارجی آن شخص شده است و نسبت به وجود خارجی او متعهد است. طبق این مبنا، عهده به معنای تعهد نسبت به وجود خارجی عین است، پس اگر عین خارجی تلف شد هم طبیعی و هم مالیت از بین رفته و چیزی بر عهده باقی نمی‌ماند. دوم، مشهور فقیهان معتقدند که تعهدی بر عین نسبت به وجود خارجی اش حاصل نمی‌شود بلکه عقلاً برای آن وجود خارجی، یک وجود اعتباری در نظر می‌گیرند و آن وجود اعتباری بر عهده می‌آید. به عنوان مثال فرضی را که غصب شده است بر عهده غاصب اعتبار می‌کنیم. عهده امری اعتباری است و این فرش هم به وجود اعتباری داخل در عهده می‌کنیم پس یک امر اعتباری داخل در امر اعتباری دیگر می‌شود. نتیجه این مبنا این است که اگر وجود خارجی واقعی از بین رفت، آن وجود اعتباری در عهده باقی مانده و استمرار پیدا می‌کند تا زمان اداء و در زمان اداء اگر تلف نشده باشد، خودش را باز می‌گرداند و اگر از بین رفته باشد در صورتی که مثلی باشد مثل و اگر قیمی باشد قیمت آن را پرداخت می‌کند. لازمی این مبنا این است که انعدام وجود خارجی عین مال، ضربه‌ای به وجود اعتباری نمی‌زند. عقلاً می‌گویند کسی که مال دیگری را غصب می‌کند وجود دومی به نام وجود اعتباری بر عهده او می‌آید به گونه‌ای که اگر وجود خارجی از بین برود باز هم وجود اعتباری باقی است. برخلاف مبنای اول که فقط وجود خارجی بر عهده آمده است و از این رو با از بین رفتن وجود خارجی دیگر چیزی بر عهده باقی نمی‌ماند. مرحوم امام خمینی می‌گوید در مبنای دوم رابطه وجود خارجی با وجود اعتباری یکی از سه حالت ذیل است: 1 - وجود اعتباری منسلخ و جدا از وجود خارجی است و فقط وجود اعتباری بر عهده ضامن آمده است و وجود خارجی در اینجا نقشی در ضمان ندارد و محور ضمان همان وجود اعتباری است. مرحوم امام می‌گوید طبق این فرض ضامن باید بتواند بدون اذن مالک در عین مال خارجی تصرف کند زیرا در ضمان فقط وجود اعتباری در نظر گرفته می‌شود. 2 - عقلاً وجود اعتباری را با انحفاظ وجود خارجی معتبر می‌دانند، یعنی علاوه بر وجود خارجی، وجود اعتباری را هم در نظر می‌گیرند. مرحوم امام خمینی پس از اینکه وجود خارجی را «خارج» و وجود اعتباری را «مقدّر» می‌نامند این فرض را سه صورت می‌کند: نخست، مقدّر ارزشی نداشته و فانی در وجود خارجی باشد.

در این صورت اشکال اول لازم می‌آید که اگر فرد خارجی از بین رفت حیثیت طبیعی و مالیه هم از بین می‌رود. دوم، خارج فانی در مقدر باشد یعنی خارج اثری ندارد و فقط مقدّر مهم است. در این صورت اشکال اخیر پدید می‌آید که هر گونه تصرف، تلف و اتلاف خارج از سویی ضامن اشکال نداشته باشد. سوم، هیچ کدام از خارج و مقدّر فانی در دیگری نباشد یعنی کسی که مال دیگری را تصرف و غصب کرده است با دو چیز مواجه باشد: خارج و مقدّر که مستقل از یکدیگرند. در این صورت لازم می‌آید که مالک که قبل از تصرف یک مال داشته است بعد از تصرف، دو مال داشته باشد: مال خارجی (خارج) و مال در ذمه (مقدّر) و بطلان این سخن روشن است به خصوص اگر تعاقب ایادی در این مال صورت گیرد، به عنوان مثال غاصب دوم این مال را از غاصب اول غصب کند و ... که در این صورت با هر عهده‌ای که پدید می‌آید مالی به مال مالک افزوده می‌شود. [1]

[1]. «أن إعتبار الشخص الخارجي في الذمة إن كان بمعنى إنسلاخه عن الوجود الخارجي اعتباراً و حكّ الخارج عنه و تقدیره في الذمة فيكون الوجود الخارجي معدوماً في الاعتبار و تعبداً فيلزم منه أن يجوز التصرف فيه بلا إذن صاحبه و أن لا يكون تلفه أو اتلافه موجباً للضمان و هو كما تري. وإن كان الوجود الخارجي محفوظاً و يقدر هو في الذمة ايضاً فإن كان المقدّر فانياً في الخارج ولا حكم له بحیاله يلزم الاشكال المتقدم من عدم البقاء. وإن كان الخارج فانياً في المقدّر اعتباراً و تعبداً يلزم الإشكال الأخير من عدم الضمان بتلفه وإتلافه. وإن كان كلّ من المقدّر والخارج مستقلاً بحیاله يلزم أن يكون للشخص مال في

